

ادامه کلام مرحوم آخوند خراسانی:

تا کنون گفتیم:

۱. گروهی میگویند عدم المانع علت وجود شی است و لذا عدم ضد، علت برای وجود ضد دیگر است. پس عدم اکل مقدمه (علت) برای صلوة است و لذا «عدم اکل» واجب است پس «اکل» حرام است، در نتیجه می توان گفت امر به شی مقتضی نهی از ضد است.
۲. مرحوم آخوند به سه دلیل این سخن را رد کردند و گفتند عدم ضد، تقدم علی و رتبی بر وجود ضد دیگر ندارد.
۳. حضرت امام، از هر سه دلیل مرحوم آخوند پاسخ دادند ولی در عین حال «عدم ضد» را دارای حظی از تحصیل نمی دانند تا بخواهد علیت یا مقدمیت داشته باشد.
۴. ماحصل سخن امام و مرحوم آخوند - اگرچه از دو طریق به آن رسیده اند - آن است که «عدم ضد» مقدمه برای ضد دیگر نیست و به عبارت کلی تر «عدم المانع» از اجزاء علت تامه نیست. بلکه اگر این تعبیر گفته می شود مراد آن است که ضدین مزاحم وجودی هم هستند
۵. چنانکه خواندیم این مطلب مورد تصریح امام واقع شد، اکنون به بیان مرحوم آخوند در این باره اشاره می کنیم:

مرحوم آخوند به این مطلب در ضمن «ان قلت و قلت» اشاره می کنند:

«إن قلت التمانع بین الضدین كالنار علی المنار بل كالشمس فی رابعة النهار و كذا كون عدم المانع مما يتوقف علیه مما لا يقبل الإنكار لیس ما ذكر إلا شبهة فی مقابل البدیة.

قلت التمانع بمعنی التنافی و التعاند الموجب لاستحالة الاجتماع مما لا ریب فیهِ و لا شبهة تعتریه إلا أنه لا یقتضی إلا امتناع الاجتماع و عدم وجود أحدهما إلا مع عدم الآخر الذی هو بدیل وجوده المعاند له فیکون فی مرتبته لا مقدما علیه و لو طبعا و المانع الذی یکون موقوفا علی عدم الوجود



هو ما كان ينافي و يزاحم المقتضى في تأثيره لا ما يعاند الشيء و يزاحمه في وجوده.»^۱

توضیح:

۱. ان قلت: بالضرورة، عدم المانع، از اجزاء علت تامه است.
۲. قلت: تمناع به معنای اینکه دو شی با هم جمع نشوند، مسلماً موجود است ولی این فقط به معنای «عدم اجتماع در وجود» است (و اینکه اگر یکی بخواهد موجود شود باید دیگری معدوم باشد)
۳. توجه شود که «عدم ضد» که با وجود ضد دیگری جمع نمی شود «عدم بدلی» است که جانشین آن می شود و لذا هم رتبه با آن وجود است و تقدم بر آن ندارد (حتی تقدم بالطبع = تقدم اجزاء علت تامه بر معلول)
۴. پس ما دو مانع داریم: یک مانعی که هم رتبه است و یکی مانعی که در رتبه متقدم است (مانعی که وجود ضد بر عدم آن مانع، متوقف است) و مانع از تاثیر مقتضی می شود و [پس ضد که مانع از تحقق معلول می شود، هم رتبه با آن است و آن مانع که مانع از تاثیر مقتضی می شود، تقدم رتبی بر معلول دارد.]

مرحوم آخوند سپس توضیح می دهند:

«نعم العلة التامة لأحد الضدين ربما تكون مانعا عن الآخر و مزاحما لمقتضيه في تأثيره مثلا تكون شدة الشفقة على الولد الغريق و كثرة المحبة له تمنع عن أن يؤثر ما في الأخ الغريق من المحبة و الشفقة لإرادة إنقاذه مع المزاحمة فينقذ به الولد دونه فتأمل جيدا.»^۲

توضیح:

۱. علت تامه یک ضد، گاه مانع ضد دیگر می شود (مقتضی ضد دیگر را، مانع می شود)
۲. مثلاً اگر دو نفر در حال غرق شدن هستند و نجات هر یک، مانع از نجات دیگری است، شدت محبت شما به فرزندان (یکی از آن دو نفر)، اگرچه مقتضی نجات اوست ولی درعین حال مانع از آن است که

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۲۱

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۲۲



مقتضی نجات دیگری فعلیت یابد.

مرحوم آخوند در پایان این بحث با توجه آنچه گفته شد [اینکه ضدان تقدم رتبی بر هم ندارند و لذا عدم یک ضد مقدمه برای ضد دیگر نیست] می گویند: فرقی نمی کند ضد (اکل) موجود باشد و بخواهیم با ترک آن، صلوة را حاصل کنیم، یا معدوم باشد و بخواهیم با انجام آن مانع از تحقق صلوة شویم.

اشاره مرحوم آخوند در این مطلب به تفصیلی است که مرحوم محقق خوانساری و محقق دوانی در مسئله «امر به شی مقتضی نهی از ضد» مطرح کرده بودند.^۱

و مما ذكرنا ظهر أنه لا فرق بين الضد الموجود و المعدوم في أن عدمه الملائم للشيء المناقض لوجوده المعاند لذاك لا بد أن يجمع معه من غير مقتض لسبقه بل قد عرفت ما يقتض عدم سبقه. فانقدح بذلك ما في تفصيل بعض الأعلام حيث قال بالتوقف على رفع الضد الموجود و عدم التوقف على عدم الضد المعدوم فتأمل في أطراف ما ذكرناه فإنه دقيق و بذلك حقيق.^۲

توضیح:

۱. از اینکه گفتیم به سه دلیل، عدم ضد مقدمه ضد دیگر نیست، معلوم شد که فرقی بین ضد موجود و ضد معدوم نیست و در هر دو مورد «عدم ضد» مقدمه نیست:
۲. عدم ضد (عدم سیاهی) که با سفیدی سازگار است و با سیاهی متناقض است، در حالیکه سیاهی و سفید با یکدیگر تضاد دارند [اشاره به برهان دوم آخوند]...
۳. این عدم سیاهی با سفید در یک رتبه هستند و هیچ دلیلی بر تقدم آن بر سفیدی وجود ندارد بلکه دلیل (دور و برهان مساوات) اقتضا می کند که هیچ تقدمی میان این دو نباشد.

۱. ن ک: صفحه ۴۱، جزوه سال نهم.

۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، ص ۱۳۲

